

## رشید و طواط و مدح خاقانی

محمدابراهیم ایرج‌پور اصفهانی

بررسی مناسبات میان شعرا و نویسندگان هر دوره از جمله مطالعات روشنگر، سودمند و شیرینی است که در محمل ادبیات کهن امکان پذیر است. پژوهشهایی از این دست نه تنها می‌تواند نشان دهنده چهره واقعی ادبای پیشین ما باشد؛ بلکه جزئیات و واقعیاتی مربوط به محیط و عصر هر شاعر و نویسنده را نیز برملا می‌سازد که به نوبه خود قابل تأمل و توجه است.

با دقت و غور در چنین روابطی می‌توان علاوه بر شناخت نوع نگاه ادیبان گذشته به یکدیگر به نحوه سنجش و ملاکهای داوری آنان نیز دست پیدا کرد و به طور کلی این‌گونه تحقیقات ما را در شناخت بهتر سرمایه‌های فرهنگی گذشته خود یاری می‌رساند.

در مقاله حاضر به نمونه‌ای از این مناسبات میان رشید و طواط و خاقانی و مشخصاً به قصیده‌ای که و طواط در مدح خاقانی سروده است، پرداخته می‌شود. مشهور است که ارتباط این دو شاعر در ابتدا دوستانه بوده سپس به دلایلی چند که خارج از موضوع ماست، این رابطه به تقار و تیرگی و نهایتاً هجو و طعن کشیده است. در دیوان خاقانی قصیده‌ای بسیار پخته و سخته یادگار روزگار دوستی و صمیمیت این دو شاعر ثبت است که خاقانی آن را در جواب رشیدالدین و طواط سروده است و چنین آغاز می‌شود:

«مگر به ساحت گیتی نماند بوی وفا که هیچ انس نیامد ز هیچ انس مرا»

در عنوان قصیده فوق می‌خوانیم: «این قصیده در جواب قصیده امام رشیدالدین وطواط گوید» و با مراجعه به متن قصیده و تصریح خاقانی جای هیچ شک باقی نمی‌ماند که ابتدا وطواط به مدح خاقانی دست یازیده سپس حسان عجم شروانی قصیده غزای خویش را برای موید ساختن نام وطواط بنا نهاده است.

اگرچه این قصیده خاقانی سخت مشهور است و حتی در اکثر گزیده‌های اشعار او نیز دیده می‌شود، ولی در مورد قصیده وطواط سخنی به میان نیامده است و از این رو نگارنده این سطور در مجال حاضر به طور مشخص به بازیابی این قصیده می‌پردازد. با مروری بر آثاری که به رابطه رشید و خاقانی اشاره‌ای کرده‌اند، می‌بینیم که همه مولفان تنها به ذکر دو بیت از قصیده وطواط اکتفا نموده و از دیگر ابیات آن نشانی نداده‌اند. پس جای آن دارد تا با نگاهی، هرچند کوتاه، این منابع را از نظر بگذرانیم.

در مقدمه دیوان خاقانی چاپ عبدالرسولی آمده است: «رشیدالدین وطواط در مدح خاقانی قصیده‌ای سروده مشتمل بر ۳۱ بیت بدو فرستاد که اولش اینست:

ای سپهر قدر را خورشید و ماه  
وی سریر فضل را دستور و شاه  
افضل الدین بوالفضایل بحر فضل  
فیلسوف دین فزای کفرگاه»

آقای یحیی قریب نیز در مقدمه تحفة العراقین با استناد به سخن استاد عبدالرسولی، مطالب ایشان را تکرار کرده‌اند. حدائق السحرفی دقائق الشعر اثر ارجمند رشید وطواط هم مقدمه‌ای ممتع و سودمند دارد که مرحوم عباس اقبال، مصحح دیوان، مشروحاً ترجمان احوال وطواط را ارائه کرده و در آنجا این دو بیت را به نام رشید آورده‌اند. مقدمه حدائق را استاد اقبال پیشتر طی سلسله مقالاتی پیوسته در مجله ارمغان هم به چاپ رسانده‌اند و دو بیت مذکور در این مجله نیز مندرج است.

مرحوم ضیاءالدین سجادی در مقدمه دیوان خاقانی آورده‌اند: «رشیدالدین محمد وطواط (متوفی سال ۵۷۳) که ابتدا به خاقانی فوق العاده احترام می‌گذاشت و مابین آن دو مناسبات دوستانه برقرار بود و رشید قصیده‌ای مشتمل بر سی و یک بیت به مطلع:

ای سپهر قدر را خورشید و ماه  
وی سریر فضل را دستور و شاه

در حق خاقانی گفته برای او فرستاد و خاقانی در جواب قصیده‌ای به مطلع:

مگر به ساحت گیتی نماند بوی وفا      که هیچ انس نیامد ز هیچ انس مرا

در بیست و پنج سالگی سرود و برای رشید وطواط فرستاد.

در سخن و سخنوران هم استاد فروزانفر، آنجا که شرح احوال خاقانی را گرد آورده‌اند، اگرچه دو بیت منسوب به رشید را ذکر نکرده‌اند، ولی مضمون دو بیت را به قول ادبا در متن خویش «حلّ» نموده‌اند: «رشیدالدین وطواط قصیده‌ای که در آغاز کار با یکدیگر طرح دوستی ریخته و رشید قصیده‌ای مشتمل بر سی و یک بیت به نزد خاقانی فرستاده و او را بحر فضل و فیلسوف دین فزای کفرگاه خوانده بود» و این عبارات اطمینان خاطر ایشان را به استناد این ابیات به رشید می‌رساند. رضازاده شفق در تاریخ ادبیات خود و در شرح احوال خاقانی بیت دوم وطواط را آورده و در ریاض السیاحه هم دو بیت وطواط دیده می‌شود. اما در ادامه پی‌جویی این دو بیت رشید در کتب گذشتگان اضافه می‌کنیم که با اشاره صریح و مستقیم خاقانی قصیده وطواط سی و یک بیت داشته است:

«طوبله سخنش سی و یک جواهر داشت      نهادمش به بهای هزار و یک اسما»

اگرچه ما به زودی نادرستی انتساب این دو بیت را به وطواط ثابت می‌کنیم، ولی مایه شگفتی است که چه در گذشته و چه در زمان ما برخی در تعداد ابیات قصیده وطواط دچار اشتباه شده‌اند؛ برای نمونه از متأخرین دکتر کزازی در کتاب رخسار صبح می‌نویسد: «نخست در میان خاقانی و رشید وطواط، سخنور و سخندان نامبردار سده ششم، پیوند مهر و دوستی استوار بوده است. رشید چامه‌ای در سی و دو بیت سرود و بهاران، به خاقانی فرستاد؛ سخنور نازان آن را بس گرامی داشت و سی و دو بیتش را به بهای هزار و یک نام خداوند نهاد آغاز چامه رشید چنین است:

ای سپهر قدر را خورشید و ماه      وی سر بر فضل را دستور و شاه  
افضل الدین بوالفضایل بحر فضل      فیلسوف دین فزای کفرگاه»

جای شگفتی است که با اذعان خاقانی بر سی و یک بیت بودن قصیده یا چامه رشید باز هم آقای کزازی آنرا سی و دو بیت دانسته و دو بار هم در متن فوق به این عدد (۳۲) اشاره کرده‌اند، اما از متقدمان هم امین احمد رازی در هفت اقلیم اشتباه مشابهی مرتکب شده:

«آورده‌اند که چون صیت سخن خاقانی مانند صبا و شمال، به همه جا رسید، رشید این قطعه گفته، به وی فرستاد: ای سپهر قدر را خورشید و ماه...»

رازی پس از دو بیت رشید، قصیده‌ی جوایبه‌ی خاقانی را هم در کتابش گنجانده و حیرت آور است که با این که خاقانی طویل‌سُخن رشید را سی و یک بیتی خوانده و خود رازی هم قصیده‌ی خاقانی را در هفت اقلیم آورده است، باز می‌گوید «رشید این قطعه گفته». اما منشا و قدیمترین منابعی که این دو بیت را به رشید نسبت داده‌اند دو کتاب تقریباً همزمان در قرن نهم است؛ یکی مجالس النفاثس از امیر علیشیر نوایی و دیگری بهارستان جامی. بر اهل ادب پوشیده نیست که امیر علیشیر تذکره‌ی مجالس النفاثس را به زبان ترکی جغتایی نگاشت و سپس دونفر جداگانه با تفاوتهایی این تذکره را ترجمه کردند، یکی فخری هراتی است که ترجمه‌ی خود را «لطائف نامه» نامید و دیگری حکیم شاه محمد قزوینی که ترجمه‌اش را در هشت بهشت تدوین نموده و هر دو ترجمه به همت روانشاد علی‌اصغر حکمت چاپ و منتشر گشت. اما ابیات رشید را در ترجمه‌ی حکیم شاه قزوینی و بهشت هشتم می‌توان یافت. البته گفتنی است که این مترجم «بهشت هشتم» را در ترجمه‌ی خود «به دو روضه تقسیم کرده: روضه‌ی اول در ذکر شعرای ماضی قبل از زمان سلطان سلیم خان و روضه‌ی دوم در ذکر سلطان مذکور و شعرای دربار او. اما روضه‌ی اول [که دو بیت رشید در آن مندرج است] بیشتر از بهارستان جامی اقتباس شده و در غالب موارد مطالب و اشعار را عیناً از آن کتاب نقل نموده، و ظاهراً قدر و قیمت تاریخی مهمی ندارد، و در بسیاری از موارد به اشتباهات و سهوهای غریب دچار شده است.»

با انطباق این بخش از ترجمه‌ی مجالس النفاثس با بهارستان جامی، هیچ شکی باقی نمی‌ماند که عیناً مطالب بهارستان در ترجمه‌ی حکیم شاه قزوینی انعکاس یافته است. پس قدیمترین منبعی که این دو بیت را به رشید و طواط نسبت داده، بهارستان جامی است. پس از این مرور کوتاه بر منابع قدیم و جدید، اگر به مقدمه‌ی استاد سعید نفیسی، مصحح دیوان رشیدالدین و طواط مراجعه شود؛ می‌خوانیم که: «رشید با خاقانی شروانی شاعر معروف در گذشته در ۵۸۲ روابطی داشته است. نوشته‌اند که قصیده‌ای در مدح خاقانی سروده است که این دو بیت از آن است:

وی سریر فضل را دستور و شاه  
فیلسوف دین فزای کفر گناه

ای سپهر قدر را خورشید و ماه  
افضل الدین بوالفضایل بحر فضل

اما این اشعار در هیچ یک از نسخه‌های دیوان رشید نیست و به همین جهت این گفته سست می‌نماید»

اگرچه دیوان و طواط در سال ۱۳۳۹ به چاپ رسیده است، جای شگفتی است که مرحوم سجادی در مقدمه دیوان خاقانی و گزیده‌هایی که از اشعار او فراهم آورده، به صراحت این دو بیت را از طواط نقل نموده‌اند. البته از نظر دور نخواهیم داشت که هیچ دیوانی تمامی اشعار یک شاعر را بطور کامل دربر نگرفته است، زیرا از سویی دیوان بسیاری از شعرا پس از مرگ آنها گردآوری شده، همانند حافظ و سعدی که محمد گلندام و بیستون به جمع آوری اشعار آن دو پرداخته‌اند، و از سوی دیگر غالب نسخ بازمانده از دیوانها، متأخر و با فاصله بسیار از زمان شاعران کتابت شده و دخل و تصرف نیز در این نسخ معمول بوده است. به هر روی دیوانهای امروزی تنها موجودی شعرا و نماینده شعر آنهاست و اگرچه به دلیل نبودن این دو بیت در دیوان رشید با قطع و یقین نمی‌توان انتسابشان را به طواط انکار کرد؛ در عین حال تعلق داشتن این ابیات هم به رشید کاملاً جای شک و تردید است.

اما با مطالعه دیوان رشید قصیده‌ای در ستایش خاقانی دیده می‌شود با مطلع:

«از دور جنبش این چرخ سیمگون سیما چو سیم و زر شده گیر: اشک ما و چهره ما»

این تنها قصیده بلکه تنها شعری است که در سراسر دیوان رشید به خاقانی اختصاص یافته است و نه مدح دیگری و نه هجوی که یادگار روزگار کدورت این دو شاعر باشد، در دیوان و طواط یافت می‌شود. نکته قابل توجه اینجاست که قصیده فوق در دیوان مجیر ییلقانی نیز مندرج است و چنانکه در ادامه این مقاله اشاره خواهد شد، با مطالعه دقیق این قصیده و دقت در قرائن آن می‌توان دلایلی برای انتساب قصیده مذکور به هر یک از این دو شاعر ارائه کرد. البته بدون هیچ جانبداری و اظهار نظر قطعی باید گفت اگر با دیده انصاف به ترازی انتساب این قصیده بنگریم جانب و طواط را سنگین‌تر خواهیم یافت. اما دلایل مهمی که این قصیده را به طواط منسوب می‌کند عبارتند از اینکه اولاً: در گذشته شاعرانی که به جوابگویی یا نقیضه سازی اشعار هم می‌پرداختند علی‌العموم بر وزن و قافیه شاعری که رشته را آغاز کرده بود شعر خویش را بنا می‌کردند. این مطلب در مجابات یا نقیضه گویی یک قاعده مسلم بود. بنابراین آنجا هم که شاعری پاسخ همتای خویش را می‌ساخته، این قاعده را رعایت می‌کرده است. چرا که هجو و مدح نیز همانند نقیضه و مجابات نوعی جوابگویی شمرده می‌شد؛ پس اصولاً قصیده خاقانی برای رشید که به وزن «مفاعن فعلاتن

مفاعیلن فع لن» در بحر مجتث مثنی مخبون اصلم سروده شده طبق قاعده باید کاملاً از قصیده و طواط نمونه برداری شده باشد و نگاهی دوباره به مطلع قصیده رشید - که ذکر آن گذشت - مشابهت کامل بحر و وزن را در هر دو قصیده آشکار می‌سازد. این شباهت خود دلیلی استوار برای اثبات ادعای ما تواند بود. گذشته از این خاقانی در سه بیت متوالی از قصیده جوابیه اشاراتی به شعر و طواط دارد که توجه به آنها بسیار حائز اهمیت است:

«زبوتر از مه سی روزه ام مهی سی روز مرا به طنز چو خورشید خواند آن جوزا  
به صد دقیقه ز آب درمنه تلخ ترم بسخره چشمه خضرم چه خواند آن دریا  
طویله سخنش سی و یک جواهر داشت نهادمش به بهای هزار و یک اسما»

در بیت اول «آن جوزا» استعاره از و طواط است و با تصریح خاقانی بر می‌آید که رشید او را خورشید خوانده است و با مراجعه به قصیده و طواط بیتی را شاهدیم که این مضمون را دربردارد:

«ابوالفضایل خورشید فضل افضل دین که فخر اهل زمین است و تاج اهل سما»

در بیت دوم هم به سیاق بیت قبل «آن دریا» منظور و طواط است که خاقانی را چشمه خضر خوانده است، اما در قصیده مذکور مشخصاً «چشمه خضر» نیامده منتها دقیقاً پس از همان بیتی که و طواط، خاقانی را «خورشید فضل» خوانده می‌خوانیم:

«مسیح وقت و کلیم زمانه خاقانی که عمر خضرش بادا و عصمت یحیا»

اگرچه عیناً «چشمه خضر» نیامده ولی (خضر) مایه‌ای برای مضمون بیت بوده است و می‌تواند همین بیت محل اشاره خاقانی باشد، چنانکه در بیت قبل آن هم فی المثل و طواط، خاقانی را «خورشید فضل» خوانده ولی خاقانی تنها اشاره به خورشید کرده است. سرانجام در بیت سوم، سی و یک بیتی بودن قصیده رشید مطرح می‌شود؛ منتها در دیوان و طواط این قصیده بیست و نه بیت دارد. در این مورد هم باید دقت کرد، چنانکه پیشتر یاد آور شدیم، دیوانهای امروزی تمامی اشعار قدما را ضبط و ثبت نکرده‌اند. علاوه بر این استاد نفیسی در مقدمه دیوان و طواط می‌نویسد: «از خرداد ماه ۱۳۱۱ که تا کنون سرگرم تکمیل و تصحیح

دیوان فارسی رشید بوم به هیچ وجه نسخه‌ای کهن و معتبر و جامع همه اشعار وی نیافتم و همه نسخه‌هایی که پس از این نشان خواهم داد تازه و ناقص است که در نتیجه مقابله با یک دیگر اوراق این کتاب را فراهم آوردم. با این همه پندارم اشعار رشید بیش از این ۸۵۶۳ بیت است که در متن این کتاب گرد آمده است»

چنانکه پیشتر اشاره شد، نگارنده هنگام مطالعه اشعار مجیر بیلقانی همین قصیده را در دیوان مجیر نیز یافت و چنین برخوردی از سویی باعث شگفتی و از جهتی موجب شک و تردید در انتساب این قصیده به وطواط گشت. این شعر پنجمین قصیده دیوان مجیر بیلقانی است و جمعا ۴۲ بیت دارد. گفتیم که خاقانی به سی و یک بیتی بودن قصیده وطواط تصریح کرده و قصیده‌ای که ما در دیوان رشید به عنوان مدح او نشان داده‌ایم بیست و نه بیت دارد. حال همان شعر را با ۴۲ بیت در دیوان مجیر پیش رو داریم. آوردیم که این قصیده را به طور قطع و یقین نمی‌توان به رشید وطواط یا مجیر بیلقانی نسبت داد اما با مطالعه دقیق و همه جانبه دلایلی برای قوت و ضعف انتساب این قصیده به مجیر می‌توان ارائه کرد و اینک دلایل ضعف و رد این انتساب؛ اولاً: تصحیح دیوان مجیر براساس سیزده نسخه صورت پذیرفته و شرح هر یک مفصلاً در مقدمه آمده است. از میان این سیزده نسخه، قصیده مذکور تنها در میان دو نسخه جدید و متأخر نقش بسته که یکی مربوط به قرن دهم و دیگری در سال ۱۲۶۲ کتابت شده است. ثانیاً: در سراسر دیوان مجیر تنها قصیده بلکه تنها شعری که اثری از مدح مجیر شاگرد نسبت به خاقانی استاد دیده می‌شود همین قصیده است و هیچ کجای دیگر از دیوان او ذکر خیر استاد یافت نمی‌شود. در عوض هجو خاقانی چه به صورت قصیده و چه به شکل رباعی و قطعه در دیوان مجیر به وفور موجود است.

بنابراین این، تنها قصیده مدحی مجیر نسبت به خاقانی در دیوان او همچون غریبه و بیگانه‌ای می‌نماید که باید به دیده شک در او نگریست و با دقت به این حجم کثیر از هجو خاقانی در دیوان مجیر و فقدان حتی یک بیت مسلم در مدح خاقانی، این تصور و گمان در ذهن قوت می‌گیرد که پس از کدورت و تیرگی روابط میان استاد و شاگرد چه بسا مجیر مدایح استاد را بطور کلی معدوم و از دفتر اشعار خود سترده است. چنانکه در دیوان خاقانی هم هیچ کجا اثری از مدح ابوالعلاء گنجوی دیده نمی‌شود درحالیکه خاقانی هم در دیوان مختصراً و هم در تحفة العراقین مفصلاً به هجو استاد خویش پرداخته است ثالثاً: با فرض صحت چنین انتقال و انتحالی، این تنها قصیده‌ای نیست که از شاعری دیگر در دیوان مجیر سربر کرده، نگارنده در جای دیگر هم قصیده‌ای را از خاقانی نشان داده که مستقیماً در

دیوان مجیر راه یافته است. اما اینک دلایلی که انتساب قصیده را به مجیر قوت می‌بخشد، اول: این قصیده در دیوان مجیر ۴۲ بیت دارد، حال آنکه در دیوان وطواط قصیده ۲۹ بیتی است تصور اینکه قصیده به صورت ابتر و کوتاه شده وارد دیوان وطواط شده منطقی است اما از سوی دیگر افزودن ابیاتی به قصیده وطواط توسط کاتبان و درج آن در دیوان مجیر هم فرضی محال نیست. اما دلیل دوم که بسیار حائز اهمیت است اینکه سبک، لحن و ساختار قصیده شدیداً به سبک آذربایجانی و زبان مجیر بیلقانی نزدیک است. اگر چه این نکته مهم را به سادگی نمی‌توان نادیده گرفت، ولی این گمان نیز به ذهن متبادر می‌شود که رشید وطواط در قصیده مدح خاقانی چه بسا از زبان و سبک ممدوح خود تقلید کرده باشد. سومین دلیل برای قوت انتساب به مجیر اینکه قصیده‌ای در دیوان وطواط دیده می‌شود با مطلع:

«که کرد کار کرم مردوار در عالم که کرد اساس ممالک مههد و محکم

و این قصیده که در آن هیچ نقطه‌ای نیامده یا به تعبیر ادبی محذوف النقط است، بی هیچ شک به مجیر تعلق دارد و علاوه بر اینکه در دیوان او یافت می‌شود، در کتاب المعجم شمس قیس هم این قصیده به نام مجیر ضبط شده است و این شعر هم می‌تواند ناظر بر سابقه انتقال و ورود اشعار مجیر به دیوان وطواط باشد.

اما پس از این تفاسیر جا دارد تا نظر مرحوم نفیسی، مصحح دیوان رشید، درباره این قصیده مدحی را بیاوریم: «خاقانی در مدح رشید قصیده‌های دارد بدین مطلع:

مگر به ساحت گیتی نمائد بوی وفا که هیچ انس نیامد ز هیچ انس مرا

این قصیده را خاقانی در حدود سال ۵۲۵ در مدح رشید سروده است. قصیده رشید در مدح خاقانی ظاهراً در پاسخ قصیده خاقانی سروده شده است، زیرا که همان وزن و قافیه را دارد» ناگفته پیداست که مرحوم نفیسی در این باب بیراهه رفته است چرا که قصیده مذکور پاسخ خاقانی به رشید بوده و چنانکه ذکر شد حتی در دیوان خاقانی هم چنین عنوانی دارد: «این قصیده در جواب قصیده امام رشیدالدین وطواط گوید» و باکمترین دقت در متن شعر خاقانی می‌توان دانست که ابتدا وطواط به مدح حسان عجم پرداخته سپس او در قصیده‌ای فاخر و بایسته رشید را ثنا گفته است. با اینحال از خلال سطور مرحوم نفیسی نیز می‌توان دانست که ایشان هم به ارتباط این دو قصیده پی برده‌اند.



اما در خردادماه ۱۳۸۴ همایشی برای نکوداشت خاقانی در اورمیه برگزار شد و جلد اول مقالات برگزیده همایش هم در همان زمان، البته با اغلاطی کمی بیش از حد معمول، در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفت. در این مجموعه مقاله‌ای است با نام «شاعران در دیوان خاقانی، خاقانی در دیوان شاعران» به‌خامه دکتر مرتضی فلاح که به روابط خاقانی با شاعران دیگر و یادکردهای دیگران از خاقانی اختصاص یافته است. این مقاله سودمند و محققانه با موضوع ما ارتباطی مستقیم داشت و ما ناگزیر به مواردی چند از این مقاله اشاره می‌کنیم: آنجاکه روابط رشید و طواط و خاقانی بررسی شده، پس از اشاره به قصیده مورد بحث ما آمده است: «رشید در قصیده‌ای دیگر نیز خاقانی را چنین ستوده است:

ای سپهر قدر را خورشید و ماه      وی سریر فضل را دستور و شاه  
افضل الدین بوالفضایل بحرفضل      فیلسوف دین فزای کفرکاه

ن.ک: دیوان رشید، ص ۷۰ و سخن و سخنوران، ص ۳۱۲»

از قول استاد نفیسی آوردیم که اصلاً این دو بیت یا قصیده‌ای به این شکل و شمایل در دیوان و طواط وجود ندارد، با این حال آقای فلاح مأخذ و مرجع این ابیات را در دیوان نشان داده‌اند که اصلاً اصل و اساسی ندارد. علاوه بر این صفحه ۳۱۲ سخن و سخنوران به گزارش احوال عبدالواسع جبلی می‌پردازد و هیچ ارتباطی به و طواط و خاقانی ندارد. در ادامه همین صفحه از مقاله مذکور می‌خوانیم: «سرانجام میان این دو شاعر به هم می‌خورد و کدورت حاصل می‌آید و هجوهای رکبک [جای] ستایش‌ها را می‌گیرد...

رشید کاز تهی مغزی و سبک خردی پری به پوست همی دان که بس گرانجانی  
ن.ک: تاریخ ادبیات صفا، ج ۲، ص ۷۰۸ / سخن و سخنوران ص ۱۵۳۹

البته پس از این هجو دوباره خاقانی در ستایش رشید داد سخن می‌دهد در قصیده‌ای با مطلع:

مگر به ساحت گیتی نماند بوی وفا      که هیچ انس نیامد ز هیچ انس مرا»

آنچه در این بخش مدنظر ماست نه اشتباه تائیدی ۱۵۳۹ در ارجاع به کتاب سخن و سخنوران است که ۷۱۳ صفحه دارد و به احتمال زیاد هزار صفحه به عدد واقعی افزوده شده و نه اینکه در جلد دوم تاریخ ادبیات صفا صفحه ۷۰۸ و صفحه ۵۳۹ (?) از سخن و

سخنوران سخن از اثیر اخیسکتی است و هیچ ربطی به خاقانی ندارد و حتی نمی‌گوییم که ارجاع به دیوان خاقانی برای بیت فوق بسیار بهتر از تاریخ ادبیات صفا و سخن و سخنوران است، بلکه منظور ما از نقل این بخش مقاله آن است که در هیچ کجا دیده نشده پس از دوران کینه و کدورت میان این دو شاعر، دوباره خاقانی با آن خود بینی و خودخواهی از موضع خویش عدول کند و در ثنا و ستایش و طواط داد سخن و افغان پشیمانی سر دهد. همچنین بارها گفتیم که این قصیده خاقانی در جواب و طواط بوده نه توبه نامه‌ای که پس از جنگ و نزاع، به رشید پیش‌کش کرده باشد.

از آنجا که در این اوراق به مناسبت، مطالبی هم دربارهٔ مجیر بیلقانی نقل کردیم، از این رو به آن بخش از مقالهٔ فوق‌الذکر که روابط خاقانی و مجیر را کاویده است، نگاهی می‌اندازیم.

پیش از این گفتیم که جز همان قصیدهٔ و طواط که به دیوان مجیر منتقل شده است، در هیچ کجای دیگر دیوان این شاگرد شوخ چشم نمی‌توان اثری از مدح خاقانی یافت. با این حال در مقالهٔ آقای فلاح علاوه بر ذکر این قصیده که در اصل از مجیر نبوده، می‌خوانیم: «از جمله قصایدی که مجیرالدین در ستایش استاد خود خاقانی سروده است یکی به مطلع:

ز دار ملک جهان در کشید روی وفا      چنان که زو نرسد هیچ گونه بوی به ما»

اما این قصیده در دیوان مجیر به هیچ روی در مدح خاقانی نیست و اصلاً ربطی به خاقانی ندارد با مطالعهٔ این شعر متوجه می‌شویم که کسانی که نزد شاه سعایت مجیر را نموده‌اند و شاه نسبت به او خشم گرفته، پس مجیر در تبرئهٔ خود این قصیده را سروده است. یک بیت از آن که خلاصه و عصارهٔ کلام مجیر را در بر دارد من باب اطلاع درج می‌گردد:

«به یک دروغ که حاسد بگفت و شاه شنید      ز خشم شاه، فتادم ز چشم شاه چرا»

دکتر فلاح علاوه بر قصیدهٔ فوق که ربطی به مدح خاقانی ندارد باز هم نوشته‌اند: «مجیرالدین در یک رباعی نیز خاقانی را می‌ستاید و او را سرآمد شاعران می‌داند و خود را خوشه چین خرمن نثر و نظم خاقانی می‌پندارد.

بر توسن روزگار زینم زبید  
حقا که هزار خوشه چینم زبید»

پیروزهٔ آسمان نگینم زبید  
در خرمن نظم و نثر، چون خاقانی

اینجا برخلاف تصوّر ایشان باید گفت که معنا و مفهوم رباعی کاملاً بر عکس است و رباعی فوق نه مدح بلکه دقیقاً هجو خاقانی را در بردارد. مفهوم درست رباعی آن است که مجیر هزاران چون خاقانی را خوشه چین خرمن آثار خویش می‌داند و حتی اگر ایشان مقدمه دیوان مجیر را از نظر گذرانده بودند، این نکته را از زبان مصحح دیوان می‌شنیدند: «بعدها میانه وی [مجیر] با استادش خاقانی به هم می‌خورد، دعوی همبالاتی و برابری کرده و خود را بر خاقانی تفضیل داده می‌گوید:

پیروزه آسمان نگینم زیبد      بر توسن روزگار زینم زیبد  
در خرمن نظم و نثر، چون خاقانی      حفا که هزار خوشه چینم زیبد»

اگرچه بحث و بسط مسائل اخیر بر دوش این اوراق نبود، اما بواسطه ارتباط مطالب و ادار به طرح این چند نکته فرعی شدیم. به هر روی برای نگارنده شکی نیست قصیده‌ای که ذیلاً نگاهشته خواهد شد؛ همان شعر و طواط است که به دست خاقانی رسید، و البته از یاد نبریم این درحالی بوده که خاقانی تنها بیست و پنج سال داشته است و تأملی هرچند کوتاه بر این مطلب، شکوه‌مندترین دلیل بزرگی و اهمیت خاقانی تواند بود. و اینک قصیده طواط در مدح خاقانی:

«ز دور جنبش این چرخ سیمگون سیما      چو سیم و زر شده گیر: اشک ما و چهره ما  
شود چو سیم و چو زرشک این و چهره آن      که هست شعبده چرخ سیمگون سیما  
مشعبدیست فلک، حقه باز و حقه تهی      که هر زمانی صد شعبده کند پیدا  
خراس وار همی گردد و همی دارد      ستور وار مرا بر امید آب و گیا  
از این خراس خلاصی اگر بیافتمی      رسیدمی به قوام و علا، مسیح آسا  
ایا ملازم جنت، به مهر نامحکم      و یا مزاحم مجلس، به چهر نازیبا  
بکش چراغ، که خواهد عروس شب خلوت      بکن نماز، که دارد خروس صبح آوا  
سلاح دیو زلاحول ساز، زآنکه ترا      غرور عقل سراسیمه کرد در دنیا  
به خاک و آب ملولی مکن، که برسرخلق      شوی سزای ملامت به چار سوی بلا  
زیم زحمت بر اوج چرخ شد عیسی      زدست محنت بر کوه قاف شد عنقا  
ساز توشه تقوی ز بهر راه، که تو      رسی ز توشه تقوی به منزل آلا

دراین نشیب قناعت گزین، که عیسی وار  
 چه سود با تو؟ که از راه لطف شناسی  
 میان خوف ورجا مانده‌ای و می‌گیری  
 نه مرد راهی و آگه نه ای که نتوان گفت  
 ز دام چون و چرا سر برون بریم آخر  
 ابوالفضایل خورشیدِ فضل، افضل دین  
 مسیح وقت و کلیم زمانه خاقانی  
 ادب به مکتب او همچو طفل در ابجد  
 نقود عالم با نقد علم او مقرون  
 به طبع، طابع طاسین و حامل یاسین  
 دلش مدرس تدریس حکمتِ ادیس  
 مبارزان جهان پیش او فکنده کله  
 نموده موعظتش احترام و آن گاهی  
 دماغ خشک اعادی دین و ملت را  
 ز بهر لخلخه شرک، اهل بدعت را  
 ندیده مثل تو تاثیر اختر و ارکان  
 به حضرت تو تقرب کنند اهل هنر  
 هر آن کسی که نبوید گل کرامت تو  
 بنفشه وار برون کن زبان او ز قفا»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی